

خانواده دختر ۲۰ ساله با اهدای اعضای بدن او به بیماران نیازمند موافقت کردند

یادگاری تازه عروس



کیانا یکی دوزور در بیمارستان بستری بود و پس از این‌که اعلام شد دچار مرگ مغزی شده است، بحث اهدای عضو مطرح شد. هیچکس در خانواده، نه پدر و نه مادرش مخالفتی با اهدای عضو او نداشتند. می‌دانستیم خود کیانا هم موافق این است. پدر ادامه می‌دهد: «یک روز که برنامه عصر جدید داشت پخش می‌شد، در مورد پسری صحبت شد که از طریق اهدای عضو، قلب گرفته بود. همان موقع کیانا از اتاقش بیرون آمد و به ما گفت که خوش به حالش عجب کار بزرگی کرده که اهدای عضو کرده است. از ما پرسید چطور می‌توان اهدای عضو کرد که ما گفتیم این حرف‌ها چیست می‌زنی، اما باز هم روی حرفش اصرار کرد و گفت کجا باید این کار را انجام داد.»

انگار در تقدیر کیانا نوشته شده بود که باید نجاتگر جان چند بیمار باشد. به گفته پدرش، کیانا دو سال پیش از بالکن طبقه سوم به حیاط پرت شد که بر اثر آن صورتش و جمجمه‌اش بشدت آسیب دید. وضعیت جسمی او آن قدر ناگوار بود که پدر خود را برای مرگ دخترش آماده کرده بود، اما تقدیرش این بود که زنده بماند و ماند. حالا کیانا برای امتحان دیگری آماده شده بود. همه با اهدای عضو موافق بودند و کیانا ۲۰ ساله هم از قبل موافقت خود را اعلام کرده بود. پیکر کیانا با هماهنگی به بیمارستان سینا منتقل شد تا اهدای عضو صورت گیرد. پدر و مادر با کیانا خداحافظی کردند و تازه عروس به اتاق عمل منتقل شد و دقایقی بعد او به دنیای دیگر پرکشید. پدر با این‌که داغدار دخترش است، اما همین که کیانا با اهدای قلب، دو کلیه، کبد و مغز استخوانش، توانسته به چشم انتظاری چند خانواده نیازمند به اهدای عضو پایان ببخشد، خوشحال است که دختر او باعث و بانی این خیر بوده است.

شهرک راه آهن رفتیم و اعلام کردیم که از بچه‌های مان خبر نداریم. ماموران به ما گفتند یک خودروی تصادفی حامل دو سرنشین مجهول‌الهویه وجود دارد که یکی از سرنشینان آن که دختر جوانی بود، به بیمارستانی در غرب تهران منتقل شده است. به بیمارستان بروید و او را شناسایی کنید. به بیمارستان که رفتیم، متوجه شدیم دختر تصادفی، همان کیانای ما است. دکترها ابتدا به ما گفتند که او شرایط خوبی دارد، اما بعد اعلام کردند که دچار ضربه مغزی شده است.»

حالا دیگر کیانا نیست که لباس نامزدی و عقد و عروسی‌اش را انتخاب کند، او دیگر زنده نیست که دسته گل عروسی‌اش را انتخاب کند، دیگر نیست که در مراسم عروسی‌اش لباس سپید بپوشد و از زیبایی مثل ماه شب چهارده بدرخشد، کیانا فقط ۲۰ سال داشت که همراه نامزدش تصادف کرد و جان‌ش را دست داد، اما این پایان قصه و زندگی کیانا نبود و او با اهدای اعضای بدنش، به بیماران نیازمند، جان و زندگی تازه‌ای بخشید. صدای پدر هنوز هم گرفته و مغموم است. هنوز هم صدایش می‌لرزد. هنوز هم غم نبود دخترکش را باور ندارد. انگار همین دیروز بود که کیانا با خوشحالی به پدر و مادرش گفت برای انتخاب سفره عقد همراه نامزدش به مزون می‌رود. این آخرین باری بود که اعضای خانواده‌اش، کیانا را خوشحال و خندان می‌دیدند. آخرین تصویر زیبایی که در ذهن آنها نقش بسته، چهره خندان او در زمان خروج از خانه است.

۲۵ تیرماه امسال، کیانا رستمی و نامزدش سوار ماشین‌شان شدند و به طرف مزون حرکت کردند، اما ناگهان در مسیر حرکت خود چپ کردند، نامزد ۲۸ ساله‌اش در جا فوت شد، اما کیانا را به بیمارستانی در غرب تهران منتقل کردند.

پدر می‌گوید: «مدتی از رفتن‌شان گذشته بود و خبری از آنها نداشتیم. با گوشی بچه‌ها تماس گرفتم، اما هر دو خاموش بود. به شدت نگران شده بودیم و خودمان جست‌وجو‌ها را برای پیدا کردن آنها آغاز کردیم که در وهله اول به کلانتری

خاطره جنایی قصه سقوط

قتل پسر بچه توسط پدرش و صحنه‌سازی برای قتل خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

روزی در اداره در حال رسیدگی به یک پرونده بودم که سقوط مرگبار کودکی از روی پل به ما اعلام شد. با دستور بازپرس جنایی شهر در محل سقوط حاضر شدیم. بررسی‌ها نشان می‌داد، کودک هشت‌ساله از روی پل به داخل اتوبان سقوط کرده ولی خودروهای عبوری از روی او رد نشده‌اند. بررسی‌های اولیه ما نشان داد، سقوط بر اثر حادثه بعید به نظر می‌رسد و این کودک یا خودکشی کرده یا قربانی جنایت شده است.

هیچ فردی لحظه سقوط از روی پل را ندیده بود و دوربینی نیز در آن اطراف قرار نداشت تا آن را بررسی کنیم. جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و در نخستین گام شناسایی هویت پسر بچه در دستور کار ما قرار گرفت. مشخصات پسر بچه در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت که بعد از چند ساعت مردی با مراجعه به اداره آگاهی مدعی شد، مشخصات پسر سقوط کرده با پسر او به نام امیر، یکی است. با مشاهده عکس امیر متوجه شدیم، جسد متعلق به همین پسر بچه است.

پدر امیر در تحقیقات گفت: من و همسر جدا شده‌ایم و امیر با من زندگی می‌کرد. امروز از خانه بیرون رفتم و دیگر بازنگشت. وقتی متوجه حادثه سقوط از پل و ناپدید شدن پسرم شدم، حدس زدم جسد پیدا شده متعلق به امیر است. به همین خاطر به اداره آگاهی آمدم.

پدر بزرگ امیر که همراه پسرش به اداره آگاهی آمده بود هم مدعی شد: امیر مدتی بود افسرده شده و از خودکشی صحبت می‌کرد. من حرف‌هایش را جدی نمی‌گرفتم اما او به این موضوع جدی فکر می‌کرد و سرانجام هم خودش را از روی پل به پایین پرت کرد. شواهد اولیه حکایت از خودکشی پسر بچه داشت اما در ادامه بعضی موضوعات شک ما را به موضوع بیشتر کرد. فاصله خانه امیر تا محل سقوط زیاد بود و او نمی‌توانست تنها این مسیر را طی کرده باشد. همچنین پدر او دیر ماجرای ناپدید شدن پسرش را گزارش کرده بود و در صحبت‌هایش تناقض وجود داشت.

به همین خاطر بازپرس جنایی دستور داد پدر امیر بازداشت و تحت بازجویی قرار گیرد. او در ابتدا حرف‌های قبلی خود را تکرار کرد اما ناگهان لب به اعتراف باز کرد و گفت: من امیر را کشتم. موضوع خودکشی فقط یک صحنه‌سازی بود.

مرد جوان که راز قتل را فاش کرده بود در اعترافات تکان دهنده‌اش گفت: مدتی قبل



همسرم را طلاق دادم ولی فرزندم همواره از من سوال می‌کرد چرا مادرم را طلاق دادی؟ این چه زندگی است که برای ما درست کردی؟ تو مرا بدبخت کردی و... او با این حرف‌ها مرا آزار می‌داد. دیگر کلافه‌ام کرده بود تا این‌که تصمیم به قتل او گرفتم. آن روز حدود ساعت ۲ بعد از ظهر بود که پسر ۸ ساله‌ام را سوار بر موتورسیکلت کردم. من حدود ۲ سال به عنوان پیک موتوری مشغول به کار بودم و همه نقاط شهر را مانند کف دستم می‌شناختم به همین دلیل هم پل را انتخاب کردم چرا که این پل ارتفاع زیادی داشت و کسی که از بالای آن پرت می‌شد احتمال نداشت زنده بماند. وقتی به بالای پل رسیدم بزرگراه خلوت بود او را از ترک موتورسیکلت پیاده کردم و گفتم به آن سوی نرده‌ها برود تا به منظره‌های زیرگذر و خودروهای عبوری نگاه کند. اما در یک لحظه و با یک فکر شیطانی از پشت سر او را بلند کردم و به وسط بزرگراه انداختم. سپس به منزلم بازگشتم و به کسی چیزی نگفتم. فقط با همسر سابقم تماس گرفتم و چنین وانمود کردم که «امیر» گم شده است. بعد هم موضوع گم شدن فرزندم را به پدرم اطلاع دادم. این در حالی بود که هم عذاب وجدان داشتم و هم از مجازات می‌ترسیدم؛ به همین خاطر دروغ‌هایی را سر هم کرده بودم تا نزد کارآگاهان بازگو کنم.

متهم بعد از اعتراف به این جنایت با قرار قانونی روانه زندان شد.

۴۴

مرد سنگدل در اقدامی

جنون آمیز بعد از

پرت کردن پسرش از

روی پل، سعی کرد با

صحنه سازی مرگ او را

خودکشی نشان دهد

۲۲